بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه 34

هشتم اسفند 92

چند روايت ديگر در مورد دنيا و توصيف دنيا خدمت دستان عرض كنيم ان شاء الله كه براي همه ما مفيد باشد. در روايات دنيا توصيف و تشبيهات گوناگوني دارد، چند روايت اين جا ذكر شده كه جالب اين است كه همه از جناب لقمان است.

من اولي را می‌خوانم، عن الكاظم عليه السلام، اين روايت از امام كاظم عليه السلام هست، ايشان می‌فرمایند إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ لقمان به پسرشان فرمودند، خود اين بيانات اين گونه كه پيامبر خدا يا يكي از اين بزرگواران از يك كسي يك مطلبي را نقل می‌کند هم به ما اين را می‌آموزد كه بايد سخن حق و سخن درست را پذيرفت و به گوينده آن هم بها داد و به نام خودش پذيرفت و هم نشان می‌دهد این‌ها بر حقند. خودشان در اين ميان مطرح نيستند و حق مطرح است. و چون برايشان حق مطرح است حالا لقمان نامي كه سال‌های قبل بوده اند و سياه چهره و زشت روي و فلان و فلان، اين همه حرف از او مفصل نقل كرده اند در حالي كه از عده اي از پيامبران اصلاً نامي از آن‌ها در قرآن نيست و ايشان پيامبر هم نيستند. پيامبر هم می‌فرمایند لقمان امت من جناب سلمان است. از جناب سلمان هم روايت زياد داريم كه ائمه گفته هاي سلمان را نقل كرده اند. خود همين روايت نشان می‌دهد كه جناب سلمان خيلي عمق بشري جدی‌ای داشتند. اين تشبيهي كه در مورد دنيا دارد و اين توصيفي كه می‌کند... فرموده اند إِنَ‏ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيق‏، دنيا درياي ژرف و عميقي است. قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، در اين دريا جهان بسياري غرق شده و فرو رفته است. حالا همين جا يك چند تا نكته استفاده كنيم. توصيفات ديگر دنيا را دیده‌ایم، مزرعه هست و گذرگاه است و ... يكي از توصيفات اين است كه دنيا از حيثي مانند درياست، ان هم درياي عميق. در ادامه می‌فرماید كه جهان‌های بسياري در اين دريا فرو رفته و غرق و نابود شده اند. اگر دنيا را اين طور ببينيم خود دريا به اقتضاي خودش فرو برنده است. به بياني ديگر براي غرق شدن نياز به چيزي و كاري نيست. همين طوري كسي روي دريا باشد به درون دريا می‌رود و غرق می‌شود. اگر كسي بخواهد نجات پيدا بكند و غرق نشود بايد يك چيزي باشد كه او را از غرق شدن برهاند. چون ما چون روي كره زمين هستیم هر وقت صحبت از دنيا می‌شود به ياد كره زمين می‌افتیم و فكر می‌کنیم زير پايمان محكم است و تصويري كه از زندگي داريم حركت روي سطح زمين است. يعني اين طور فرض می‌کنیم كه گويا انسان ايستاده است و يا اين طرف يا آن طرف می‌رود. در صلوات شعبانيه هم يك اين چنين بياني هست كه ائمه را به الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي اللُّجَجِ‏ الْغَامِرَة آن جا هم همين بيان هست كه اين جهان به حكم درياست. يعني ما در اين جا يا فرو می‌رویم يا نجات پيدا می‌کنیم. يا در حال فرو رفتنيم يا حركت به سمت ساحل. ممكن است به ذهن بيايد كه خود انسان يك دست و پايي بزند، ببينيد در درياي عميق شناگر بودن ره به جايي نمی‌برد و مگر من چقدر می‌توانم دست و پا بزنم. حالا توصيفات ديگر هم دارد كه مواج هست و گرداب‌های عميق و ... . وقتي كه به دريا تشبيه می‌کنند می‌خواهند در يك كلمه همه این‌ها را بگويند كه در اين دريا نهنگ و كوسه و تاريكي هست، موج‌های كشنده و همه اين را می‌خواهند با اين تشبيه برسانند. لذا ما در دنيا يا داريم فرو می‌رویم، ان الانسان لفي خسر.

نكته ديگر اين است كه همه خيرات و بركات هم از همين درياست. يعني ساحل و سرزمین‌هایی كه اين همه سرسبزند از كجا می‌جوشد؟ از همين دریاست. همين دريا ان آب کشنده‌اش چه بركاتي دارد، آن چه كه در آن هست همه به يك معنا ماي خير و بركتند. منتها مايه خير و بركت براي كسي است كه در حال فرو رفتن و غرق شدن نباشد. آن كسي كه در حال غرق شدن باشد خود دريا و آن چه كه در درياست براي او مايه گرفتاري می‌شود. همان موج سنگين هم اگر كسي در برابرش مجهز باشد برايش مايه بركت است. خوب وقتي گفته می‌شود يك اين چنين دريايي ديگر با تخته پاره و شنا و با قايق و این‌ها كه نمی‌شود كار كرد. اين جا كشتي می‌خواهد كه اگر كشتي باشد انسان از خيرات و بركات محروم نمی‌شود و به ساحل هم می‌رسد. اگر ما دنيا را اين طور نگاه بكنيم، شما تصور بكنيد يك كسي در دريا افتاده و در حال غرق شدن از دريا هم بگذريم يك كسي شنا بلد نيست و در استخر شنا افتاده است، آن جا اگر كسي دست ببرد و او را نگه دارد چه می‌شود يا اگر كسي هم دست نبرد و برسد به چيزي، نمی‌دانم برايتان اتفاق افتاده كسي در حال غرق شدن باشد و نزديك او باشيد ... هر كس بتواند انسان را دستگيري كند انسان با تمام وجود چنگ می‌زند. معلوم می‌شود اگر ما به دين آن طور كه قران گفته (و اعتصموا به حبل الله) چنگ نمی‌زنیم به خاطر اين است كه براي ما پذيرفته نشده كه دنيا درياست. اگر اين براي ما جا می‌افتاد كه ما در دريا افتاده‌ایم، آن وقت به هر چيزي دست می‌انداختیم به خصوص به آن چيزي كه از جانب پروردگار آمده باشد. آن وقت با همه وجود می‌گفتیم بايد کشتی‌ای باشد كه ما را از اين گرداب نجات دهد.

در ادامه می‌فرماید: و سفينتك فيها تقوي الله تو كشتي نياز داري و بايد كشتي تو در اين دريا تقوا باشد. تقواي خداي متعال می‌شود کشتی‌ای كه انسان را روي آب نگه می‌دارد و نه غرق می‌شود و نه محروم می‌ماند. البته ايشان سال‌ها قبل از دوران ائمه بوده اند، از حيث ديگري ائمه خودشان را كشتي معرفي كرده اند چون آدم با آن‌ها همراه باشد تقوا همان است ديگر.

و حشوها الايمان‏، اين عرشه و بستر كشتي را هم ايمان قرار دهيد. اين تقوا بايد از ايمان بجوشد و در سايه ايمان باشد و الا صرف كار انجام دادن مايه نجات نمی‌شود. آن‌هایی كه كار گرا هستند و می‌خواهند به صرف كار رازش دهند نه اين طوري نيست، كار از كجا می‌جوشد ارزش و آثارش حقیقتاً متفاوت است و كم و زياد می‌شود.

و شراعها التوكل‏، بادبان اين كشتي را توكل و تكيه بر خدای متعال قرار بده. انسان اهل توكل نباشد ره به هيچ جا نخواهد برد. كه يك وقتي خدا كند يك بزرگواري بيايند و اين بحث‌ها را باز كنند. حالا خلاصه عرض كنيم، توكل به معناي تكيه بر باور به اين كه همه نيرو ها از آن خداي متعال است و ما با تكيه بر او دل به دريا بزنيم. اين طوري می‌شود. مفهومي كه گاهي از توكل به ذهن می‌آید يك مفهوم منفي بازدارنده است، اين درست نيست، توكل يعني نيرو می‌جوشد و می‌آید از سمت خداي متعال پس نگران نباش و به كار بزن. من براي توكل مثالي خدمت شما عرض می‌کنم، فكر می‌کنم معنا را خيلي روشن می‌کند. اين بچه هاي كوچك را دیده‌اید در بغل مادر يا پدر باشند، همين طوري كه دارند می‌روند يك چيزي روي زمين می‌بیند چه اتفاقي می‌افتد؟ از همان جا آویزان می‌شود تا اين را بردارد. اصلاً هم در اين فكر نيست كه پايين می‌افتد. چرا؟ چون پشتش گرم است به كسي كه او را بغل كرده است. و واقعاً هم زمین نمی‌خورد. يك كم بزرگ می‌شود و همين قضيه اتفاق می‌افتد، زبان در می‌آورد و می‌گوید نه تو نگهم نمی‌داری و مرا رها می‌کنی و می‌افتم. ببينيد از توكل كار می‌جوشد. فلذا در آن آيه می‌فرماید فاذا عزمت، آن موقعي كه عزم می‌کنی و تصميم محكم می‌گیری ديگر اين پا و ان پا نكن و بر خداي تكيه كن و به دريا بزن. همين پدر و مادر اگر يكي دو بار بچه را رها كردند، نمی‌دانم تا حالا بچه ها را براي سرسره برده‌اید يا نه؟ خواهري يا برادري، اگر او را يك بار از تاب انداختيد ديگر اعتمادش را از دست رفت زير بار اين قضيه نمی‌رود. توكل يعني همان كه يك متر و دو متر خودش را آويزان می‌کند و هيچ به ذهنش هم نمی‌اید كه ... و ما البته اين طور نيستيم با خداي متعال. آن وقت اول بحث ايمان و تقوا مطرح می‌شود كه ما پاي ايمانمان بايستيم و تقوا به خرج دهيم، يعني چارچوب‌ها و وظايف را بشناسيم. در ان جايي كه وظيفه هست تكيه كن و كارت را انجام بده. ان جا كه وظيفه نيست نبايد كار را پيش برد و جاي تكيه دادن نيست. خوب معلوم است خداي متعال يك جايي كه می‌گوید نكن كه پشت آدم نمی‌ایستد و زير پايش را خالي می‌کند. توكل در آن جايي است كه بايد كار بكني، يعني خداي متعال می‌گوید برو، ديگر نبايد ترسيد. ديگر دلت نلرزد و شيطان وسوسه نكند و نگو چه می‌شود و چه نمی‌شود. خوب از آن طرف بحث قضا و قدر بايد كنارش گذاشت؛ لذا اگر توكل به معناي ساده بخواهيم بگيريم يعني تكيه كردن. ديگر در بحث‌های فيزيكي شما بهتر می‌دانید كه براي حركت نياز به تكيه گاه و نيرو داريد. اگر تكيه گاهي فرض نشود نيرو و حركتي به دنبالش نيست. خوب من كه معلوم است نيرويي ندارم و سودي به خودم نمی‌توانم برسانم. لا حول و لا قوة الا بالله، ان وقت توكل بكمي تا نيرو بجوشد و نيرو بجوش تا حركت بكني منتها حركت كردن در چارچوب‌ها كه تقوا بشود.

و قیم‌ها العقل‏، خرد قيم و ناخداي اين كشتي باشد. هوا و هوس و عواطف و هيجانات و تحريكات ديگران و فضا و محيط و این‌ها نه. اين به چه سمتي حركت بكند؟ عقل.

و دلیل‌ها العلم‏، دليل و رهنما هم بايد دانش باشد.

و سکان‌ها الصبر، سكان اين كشتي، كه با صبر و بردباري بايد دل اين دريا را بشكافد. شما تصور بفرماييد چه مطلب جامعي گفته است! تقریباً هيچ چيزي بيرون نمانده، دنيا را دريايي توصيف كرده كه با يك اين چنين كشتي و امكاناتي بايد از آن گذر كرد. اين نباشد در دنيا غرق می‌شود. كسي اهل ايمان نباشد اهل تقوا و توكل نباشد و عقل را كنار بگذارد و علم را بها ندهد و كم حوصله و بي تاب باشد و هر كدام از این‌ها يك گوشه كار را لنگ می‌کند. اگر بي تاب باشيد مثل اين است كه كشتي شما سكان ندارد و نمی‌تواند دريا را بشكافد. اين موج‌ها شما را به عقب می‌راند. خوب اين هم يك توصيفي كه در مورد دنيا هست. آن وقت يك استفاده كه از اين روايت می‌کنیم كه با روايات ديگر هم کاملاً هماهنگ است، اگر دنيا درياست، دريا جاي توشه گيري است، جاي ماندن و سكونت و زندگي نيست. دريا با وجود يك ساحل امني كه بساط زندگي باشد ارزش و بها دارد و الا اگر شما ساحلي را فرض نكنيد اين جا نبود خواهي شد و جز نيستي و نابودي تصوير ديگري براي آن نيست كه به زبان خودماني كشتي بالاخره بايد يك جا ساخته شده باشد تا بيايد اين جا و برگردد. لذا ما به يك معنا در عالم دنيا فرود می‌آییم و بر می‌گردیم. لذا آن چه هم كه با عنوان كشتي مطرح می‌شود با عالم بالاست. يعني آن چيزي است كه در عالم بالا در دنيا حضور پيدا می‌کند. كه چون جنسش از جنس اين دنيا نيست در دنيا گرفتار نمی‌شود. ان وقت خوب معلوم است كشتي هم كه باشد و روي دريا باشيد، درياست ان امواج و سختی‌ها هست منتها غرق شدن و نابود شدن نيست و الا دريا همان درياست و شما بهره‌مند از اين دريا به سلامت می‌گذرید. اين هم يك توصيفي است كه ما در روايات داريم كه خودتان بيانات ديگر را هم كنار اين بگذاريد.

يك توصيف ديگري كه از دنيا شده اين است كه دنيا مهمان خانه است، عن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَنْ فِي‏ الدُّنْيَا ضَيْفٌ‏ اي مردم همانا كسي كه در دنياست مهمان است. صاحب خانه نيست و آمده بماند و برود. ٌ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَّةٌ و ان چه كه در دست مردمان هست عاريه هست و ملك و مال خودشان نيست. خوب من مهمانم و آنچه هم دارم عاريه هست، يعني از صاحب خانه به من داده اند، خوب آن وقت يك حكم روشني می‌کنند مي فرمانيد: وَ إِنَّ الضَّيْفَ مُرْتَحِلٌ وَ الْعَارِيَّةَ مَرْدُودَةٌ مهمان كوچ می‌کند و عاريه برگردانده می‌شود. حالا يك نگاهي به زندگي و جهان بكنيد و ببينيد مشكلات بسياري از همين جا نمی‌جوشد؟ اين همه جنگ و دعوا روي چيست؟ روي اين است كه ما همه خودمان را صاحب خانه فرض می‌کنیم. چون مهمان‌ها چقدر دعوا می‌کنند و دعوا هم كنند؟ دعوايي هم باشد می‌گوییم خوب ولش كن يك بشقاب ديگر بياور. ولي اين همسايه با اين همسايه چرا اين قدر دعوا می‌کند؟ چون هر دو خود را مالك می‌بینند. خود را صاحب خانه می‌بینند. اگر اين مطالب براي ما روشن شود اگر سختی‌ای بود يك چيزي جا به جا شد می‌گوییم يك چيزي در دست ما بود و ديگر خدا نمی‌خواهد در درست ما باشد، به كس ديگري داده است. خيلي مطالب حل می‌شود. ان وقت زن و همسر هم براي هم امانت و عاريه می‌شوند، خانه هم مال خداي متعال است و ديگر يك ذره سختي پیش آمد به هم گير نمی‌دهند. صاحب خانه را كس ديگري می‌بینند و با او حساب و كتاب می‌کنند. اين بینش‌ها بايد درست شود، دنيا مهمان خانه است و ما هم مهمانيم. البته اين كه گفته می‌شود مهمان خانه قاعده‌اش اين است كه اين جا پذيرايي شود مگر اين كه خود مهمان با صاحب خانه و ان چه كه به او داده اند ناسازگاري كند. خوب اگر ناسازگاري كند به هر حال مهمان است و بيرونش می‌کنند منتها با آبرو ريزي . اين هم يك روايت.

يك روايت ديگر، كه ديگر اين روايات و اين دسته از بيانات مال امير المومنين است، ايشان تصوير ديگري دارند: عن الامام علي عليه السلام، دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ دنيا خانه ايست كه به بلا و گرفتاري پيچيده شده است. می‌خواهید بخواهيد و نمی‌خواهید هم نخواهيد، فرقي نمی‌کند اين جا يك اين چنين خانه ايست، حالا ما معمولاً تصورمان اين است كه اگر اين كارها را بکنیم، حالا هر كس در فضاي ذهني خودش ، يك كسي تلاش‌های مادي و يك كسي معنوي می‌کند، ته ذهنمان اين است كه يك روزي از اين گرفتاری‌ها و مشكلات بگذريم و اين روز را در همين دنيا می‌خواهیم ببينيم. در عالم مجردي آدم خيلي گرفتار است، به ذهنش می‌رسد ازدواج كند ديگر ... بعد ازدواج می‌کند و می‌بیند عجب! چه كاري كرديم! خوب يك مدت ديگر كه نمی‌تواند جدا شود به فكر اين می‌افتند كه اگر بچه دار شوند و خداي متعال يك كوچولويي در زندگي ما بگذارد مسائل كم شود، در هر گامي به جلو بگذاريد قضيه همين است، دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ بابا اين خانه اصلاً پيچيده شده به گرفتاري و بنا بر اين نيست كه چيزي عوض شود. به خصوص در مسائل معنوي عرض می‌کنم چون در ذهن ما اين است كه اگر در مسائل معنوي و عبادات زحمتي بكشيم ديگر بعد از يك مدت ديگر نه گرفتاري و مشكلات كم می‌شود برعكس هر چه پيش برود بلا بيشتر می‌شود و داريم البلا ... پس اين طور نيست و اين چيزي كه در دل ما نهفته است و آرزوی ماست فراتر از دنياست، به اشتباه ما در اين جا به دنبالش می‌گردیم و خود اين يكي از رنج‌های بزرگ زندگي ماست. ما بادي بپذيريم كه اين زندگاني و اين جهان اين طوري است. مثل اين كه شما به دانشگاه بياييد پيوسته من بايد حواسم باشد و بپذيرم اين جا دانشگاه است. اگر نخواهم بپذيرم و اين جا را خانه فرض كنم، حالا مثلاً نوشته اند خانه شماست و من هم فكر كنم خانه من است. هيچ اتفاقي نمی‌افتد. خود اين چون خلاف واقع هست، ريشه بسياری از رنجش‌ها و گرفتاری‌هاست. يعني قوز بالا قوز می‌شود. خود دنيا با بلا و گرفتاري پيچيده شده و حالا ما هم بد عمل كنيم دیگر تو در تو گرفتاري می‌اید. من ساده عرض می‌کنم، ببينيد انسان يك غذاي ساده اي كه می‌خواهد بخورد كلي گرفتاري دارد. حالا خداي متعال به لطف خودش يك گوارايي هم در آن گذاشته است چون اگر نبود كه ديگر كسي دوام نمی‌آورد. حالا اگر من بد هم غذا بخورم، آن كه ديگر گرفتاري روي گرفتاري می‌آید، يعني معده از بين می‌رود و قند و خيلي چيزها ممكن است به آن اضافه شود. اين را دقت كنيم اصلاً اين آرزو در دنيا بر آورده نخواهد شد چون ذات دنيا اين طور است، دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ، خيال خود را راحت كنيم. اگر همين می‌بود دنيا پوچ و بي معنا می‌شد. منتها چون همين نيست و گذرگاه است پذيرفتني است. والا شما كسي را پيدا نمی‌کنید كه گرفتاري نداشته باشد. اگر كسي اين ادعا را كرد واقعاً مشكل عقلي دارد كه بگويد من هيچ گرفتاري ندارم. خيلي ساده است، حواسش نيست چون 24 ساعت غذا نخور ببين چه می‌شود! اين گرفتاري است و من گرفتار غذا خوردن و خوابيدن هستم. حالا ما داريم خوب‌های اين را می‌گوییم. حالا ديگر قحطي بيايد، نا امني بیاید، این‌ها كه ديگر هيچ،همان شرايط عادی‌اش. وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ و دنيا به غدر و بي وفايي شناخته شده است. مردم هم اين حکمت‌ها بر زبانشان جاري است كه دنيا به كسي وفا نمی‌کند. واقعاً معلوم است و به هزار زبان دارد می‌گوید و اگر دنيا به ديگران وفا می‌کرد به ما نمی‌رسید و همين كه به من و شما رسيده است معلوم است كه اهل وفا نيست و براي من هم وفا نخواهد كرد. لذا اين قدر محكم به دنيا نچسبم كه فردا روزي كه می‌خواهد از من جدا شود تمام وجودم را هم با خودش بكشد و ببرد. لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا احوال دنيا دوام ندارد يك روز خوشي است فردا نا خوشي، نه در خوشی‌ها سرمست شويم و نه در ناخوشی‌ها نااميد شويم. نه خوشي آن ماندگار است و نه ناخوشي آن. لذا آن صبري كه می‌گویند به اين جهت است. آقا من يك روزي گرفتارم اين گرفتاري تمام می‌شود. كما اينكه اگر خوش هم هستم، بعد خوشی‌اش می‌گذرد و گرفتاری‌هایش می‌ماند. پس این‌هایی كه ازدواج می‌کنند و می‌گویند همين يك شب است، بعد بلايي سرش می‌آورد كه تا چند سال گرفتار همان چند شب است. خوب چه كاري بود اين همه با وام و قسط و این‌ها خرج كرديد. اتفاقاً چون يك شب است اين قدر هزينه براي خودت نگذار. اگر ده سال بود جا داشت ولي براي يك شب نمی‌شود كه بعد ده سال ... و چقدر دعواها مال همين است كه گفته همين يك شب است و بعد هر چه توان داشته همان جا گذاشته است. خوشی‌ها كه تمام د و احوالش ماندگار نيست ناخوشی‌هایش مانده است. ان وقت مدام حسرت می‌خورد و می‌گوید اگر تو آن طور نگفته بودي من آن چيز را نمی‌خریدم. بعد می‌گوید من چه گفتم تو خودت گفتي همين يك شب است بگذار بخريم! همين هم می‌شود ريشه جنگ و دعوا در خانواده. وَ لَا يَسْلَمُ نُزَّالُهَا آن‌هایی كه در دنيا فرود آمده اند سالم نمی‌مانند و همه از دنيا ضرر و زياني می‌بینند. اين جا جاي امني نيست. أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ، حالات آن دگر گون است. هر روز يك طور. يك روز آدم بالاست و يك روز زير دست است و ... وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ نوبت‌هایی كه دست به دست می‌شود، امروز نوبت من است و فردا نوبت كس ديگري است. الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ زندگي در دنيا نكوهيده و مذموم است. زندگي در دنيا دل چسب نيست. و َ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ امنيت از دنيا برداشته شده است. خوب ما دنيا را همين طور بشناسيم. آرام بگيريم و بتوانيم زندگي كنيم. خوب ببينيد خداي متعال و اوليائش دارند با ما صداقت به خرج می‌دهند. نمی‌گویند ما به دنيا آمده‌ایم چنين و چنان بكنيم، می‌گویند اين جا همين است و ما آمده‌ایم تا نگذاريم شما غرق در اين مطالب شويد. و هر كسي ملاكي دست ما دهد دارد سر ما كلاه می‌گذارد و اين را خيلي از اوقات حواسمان نيست. يعني يك كسي يك وعده اي به ما می‌دهد اصلاً حواسمان نيست اين با جنس دنيا می‌سازد؟ مثل اين كه می‌گویند شما اگر به اين جا بياييد آزاد آزاد خواهيد شد. من چطور آزاد آزاد خواهم شد اصلاً اين ممكن است؟ اصلاً هيچ چيزي هم بر شما حرام نيست چطور می‌خواهی آزاد آزاد شوي؟ فرض دارد در اين دنيا كسي آزاد آزاد باشد؟ اصلاً ممكن نيست. يا موقع ازدواج طرفين می‌نشینند در مورد آينده گفتگو می‌کنند می‌گوید من قول می‌دهم تو در آينده هيچ مشكلي در زندگي پيدا نكني! خوب مثلاً اگر شما سر كار هستي و يك موشي يا سوسكي وارد خانه شد تو می‌خواهی چه كار كني؟ ما خيلي اوقات خيال بافي می‌کنی. نه آن چه گفته اند اين است كه بايد زندگي را بر اساس صداقت بگذاريد. يعني من يك توان و شرايط و امكاناتي دارم، صادقانه ان را پاي زندگي بياورم. كوتاهي نمی‌کنم. حالا چقدر زندگي را تأمین كند و جواب دهد نمی‌دانم. اين است. ولي اگر تو با من زندگي كني قول می‌دهم هيچ مشكلي نداشته باشي! ببخشيد خيلي بي خود می‌کنی اين قول را می‌دهی و هر كس هم اين قول را پذيرفت خيلي بي خودتر كرده است! كه اين قدر ساده باشد كه يك اين چنين قولي را بپذيرد و اساساً ازدواجتان را بر قول نگذاريد. هر كسي قول داد به او شك كنيد، بابا يك 30 تا امضا از شما آن جا هست، همین‌ها آن جاست اگر قرار است با اين چيزها زندگي پا بگيرد همان امضاها كافي است، قول دردي را دوا نمی‌کند. اين كه انسان واقعيت دنيا را ببينيد ما يك اين چنین جايي می‌خواهیم بياييم كنار هم در برابر اين مشكلات و توان‌هایمان را روي هم بگذاريم و با هم اين راه را برويم. و هدف اي دنيا نيست. اين طور شايد زندگي از محبت و صفا و صميميت بهره‌مند شود و لذت‌های معنوي بيايد و دنيا را خوش كند و الا با لذت‌های مادي دنيا خوش نمی‌شود.

در يك بيان ديگر آقا امير المومنين دارند فَهِيَ دَارُ عُقُوبَةٍ وَ زَوَالٍ‏ وَ فَنَاءٍ وَ بَلَاءٍ، اصلاً اين دنيا خانه عقوبت و نيستي و نابودي و گرفتاري است و اصلاً در عالم هستي این‌ها فقط اين جاست.

نُورُهَا ظُلْمَةٌ روشنايي دنيا تاريكي است! ديگر حساب كنيد حقيقت روشنايي چيست كه روشنایی‌اش تاريكي است، ديگر تاریکی‌اش... ٌ وَ عیش‌ها كَدِرٌ زندگي دنيا ناگوار است و دل چسب نيست. وَ غنی‌ها فَقِيرٌ داراي دنيا گداست. وَ صحیح‌ها سَقِيمٌ تن درست دنيا بيمار است. وَ عَزِيزُهَا ذَلِيلٌ سر بلند دنيا خوار است. اگر كسي بخواهد فقط در دنيا كار را ببندد اين طور است.

حالا سؤال شده این‌ها را ما در زندگي متوجه می‌شویم. بله چون دنيا همين است سرما می‌آید گرما می‌آید، آدم يك جور اذيت می‌شود، از آفتاب كنار می‌آید سردش می‌شود، يك جور ديگر اذيت می‌شود، زير كولر می‌رود استخوان‌هایش درد می‌گیرد، ... همين است، منتها نكته اين است كه ما متأسفانه سرمان را گرم می‌کنیم و به اين واقعيات توجه نمی‌کنیم و فراموش می‌کنیم. دقت كنيد فطرت ما به سمت همین‌ها گرايش دارد، يعني به سمت زندگاني، آسايش و بهره‌مندی و ... این‌ها را گفته‌ایم. از اين طرف این‌ها را ناديده می‌گیریم و فطرت ما مدام ما را به جلو هل می‌دهد و راه را براي آن باز نمی‌کنیم و می‌خوریم به ديوار دنيا. در حالي كه ما بايد مثل هلی‌کوپتر از دنيا بلند شويم تا به ديوار دنيا نخوريم. و الا همين طور حركت كنيم همين است. ان وقت عباداتي كه هست هر كدام يك طوري می‌خواهند ما را از اين صحنه جمع كنند، يعني در نماز اين همه كار را بر ما حرام كرده اند براي چيست؟ براي اين است كه براي لحظاتي هم كه شده ما خودمان را از اين مسائل بيرون بكشيم، به يك ميزاني، واقعیت‌ها و حقايق بالادست را ببينيم. كما اينكه در بحث روزه همين طور است، ما در روزه كاري كه نمی‌کنیم، فقط يك سري از كارها را نمی‌کنیم كه روزه می‌شود، براي همين است كه مقداري از دنيا جمع شويم و به يك معنا از بالا به دنيا نگاه كنيم. كه بدانيم بايد از كجا بروي و از كجا نرويم. تلاوت قرآني كه گفته می‌شود و خيلي از كارها اساسش همين است. كه انسان را نگه دارند كه اين واقعيت را فراموش كند. آن وقت آن برنامه كه به دوستان عرض شد كه يك 5 دقيقه اي، يكي دو دقيقه اي در شبانه روز يك وقتي بگذاريد، همين واقعيات را جلوي چشم خودمان بياوريم و بگوييم فراموش نكن دنيا همين است. اين كه مثلاً حضرت می‌فرمایند وَ عیش‌ها كَدِرٌ، شما ببينيد هر لذتي كه بخواهيد از دنيا ببريد هزار طور ناخوشايندي كنار آن هست. خود آن لذت و خوشي بسيار زمان كوتاهي دارد و ان چه كه از دردسر و گرفتاري پيرامونش هست چند برابر خودش است. این‌ها برای همين است. آن 5 دقيقه را بگذاريد این‌ها به جوشش در می‌آید و دقايق و لحظات و وقت‌های ديگر هم ما را كمك می‌کند.

يك مطلب ديگر هم اين است كه همان موقع‌هایی كه اين چيز ها خود را خوب نشان می‌دهد استفاده كنيم از فرصت‌های مختلف، بر فرض می‌گویم آدم می‌بیند از درخت دارد برگ پايين می‌افتد، خوب آدم به خودش هشدار دهد كه دنيا همين است. آدم می‌بیند يك ماشين تصادف كرده و خراب شده اين را نشانه اي بر كل واقعيت دنيا ببيند كه دنيا همين است. جلوي آينه آدم می‌ایستد و می‌بیند كه رنگ و رويش دارد می‌رود، به خودش بگويد دنيا همين هست.

و از ان طرف آن چيزي كه خدمت شما عرض شد كه ان ابتدا در محرمات انسان سعي كند هر طور شده جلوي خودش را بگيرد براي همين است كه ما خودمان رهاي در دنيا نكنيم. انسان به سرعت انس می‌گیرد و خودش را كه رها بكند به هر چيزي چند بار ارتباط پيدا كرد انس می‌گیرد. آن وقت اگر ما براي خودمان حدي نگذاشتيم همين كه حضرت فرمودند تقوا، غرق می‌شویم. غرق شدن به همين است كه عواطفمان می‌رود به آن سمت کشش‌هایمان می‌رود به ان سمت و به ان جا دل بسته می‌شویم و اين اتفاق كه افتاد ديگر حواس هم نمی‌ماند. دل انسان هر جا هست حواس هم ... این‌ها اين آثار را دارد كه انسان را در دنيا رو پا می‌کند. يعني خوب دنيا را می‌بیند و خوب حواسش جمع است، مثل كسي می‌شود كه در دنيا آرام آرام گام بر می‌دارد كه گرفتار نشود.

اين كه بزرگان در نزد ما عزيزند از حيث دنیایی‌شان نيست. عزیز دنيا مثلاً صدام بوده كه همان موقع كه سربلند بوده خوار بوده، همه لعن و نفرينش می‌کردند و در دل هيچ كس جا نداشته است. بزرگاني مثل حضرت امام و مقام معظم رهبري كه به جهت دنیایی‌شان عزیز نيستند يعني بنده كه به ايشان علاقه دارم به جهت اين نیست که رهبرند، اگر اين شخصيت رهبر هم نبود براي ما عزیز و محترم بود. آن به حيث معنوي و اخروي و انساني شان است، در روايات هم همين را می‌خواهد بگويد كه يك كسي كه پولدار است به صرف پولدار بودنش نیازمند است يا بي نياز است؟ نيازمند تر است، اين آدم پياده بي خيال به جاده زده و دارد می‌رود، آن آدم نيازمند ماشين است، گويا ماشين دارد ولي باطنش اين است كه نيازمند ماشین است. او نيازمند يك خانه مثلاً هزار متري است، او نيازمند يك خادم است، او نيازمند ... ولي اين آقا دارد زندگی‌اش را می‌کند و نيازمند هيچ يك از این‌ها نيست و باكي ندارد. مثل كسي كه هميشه با هواپيما رفته و آمده او الآن نيازمند به هواپيماست، كه بيچاره است اگر هواپيمايي نرسد و اين نياز بر آورده نشود.

اين را دقت كنيد، اين جا مهمان خانه است، منتها مثل پرورش گاه است، یعنی فرض كنيد مثلاً شما را به يك اردو می‌برند و قرار است يك دوره آموزش نظامي ببينيد، آن جا مهمانيد ولي چون قرار است شما را بپرورانند برايتان هم برنامه دارند. شما اگر در چارچوب پرورش و آن ساختار نظامي خود را قرار داديد، كمترين گرفتاری‌ها ان جاست، منتها چون ما را به رشد و كمال می‌رسانند دارند در واقع به شما خدمت می‌کنند، اگر ناسازگاري كرديد مجازات‌ها و گرفتاری‌ها و غرق شدن هم می‌اید. قران هم می‌فرماید فمن اعرض عن ذكري فله معيشتا ضنكا. زندگاني بسيار تنگ خواهد شد، بر خلاف آن كه الا به ذکر الله تطمئن القلوب. دل‌ها آرام می‌شود ولي دردسر ها هم جاي خودشان هست. منتها اين دل كه آرام می‌شود مثل كشتي پر قدرتي است كه دارد روي دريا حركت می‌کند، موج و دزد و نهنگ و همه این‌ها هم هست. باد و طوفان هم هست ولي او چون پرقدرت است راه خودش را می‌رود. بهره اصلی‌اش هم آن موقعي است كه به ساحل نجات می‌رسد. ان جا می‌بیند كه همه این‌ها لطف بوده است، لذا ما مهمان يك پروردگار هستيم كه می‌خواهد ما را در اين مهماني بپروراند، لذا پذيرايي هم اين گونه است و هم بساط هم براي اين فراهم شده است.

رسيدن به توحيد آيا در اين دنيا امكان پذير است؟ رسيدن به توحيد امكان پذير است و همين الآن همه جا توحيد است، هيچ تغييري در اين مطالب ايجاد نمی‌کند، امام حسين به توحيد می‌رسد ولي اين هم روزگارش هست. اين كه می‌گویند تمام مشكلات حل می‌شود تمام مشكلات نفساني و دروني مراد است نه ان چه كه مربوط به دنياست. يعني همان كه امير المومنين می‌فرمایند كه اگر تمام دنيا و مافی‌ها يك طرف بايستد و او هم يك طرف بايستد ديگر خم به ابرو نمی‌آورد و الا شما كدام اهل توحيدي را می‌شناسید كه ديگر گرفتاری‌هایش بر طرف شده باشد؟ اين چنين چيزي در دنيا نيست و اصلاً اگر این‌ها را بردارند كسي به جايي نمی‌رسد. با این‌ها آدم به جايي می‌رسد. مثل كوره اي كه تا حرارت خودش نباشد اين فلز را خالص نمی‌کند. لذا اين كه مشكل حل می‌شود اصلاً مشكلات بيروني كه اقتضائات دنياست اصلاً منظور نيست. حتي درگيري با شيطان هم منظور نيست، با شيطان هم هم چنان درگيري تا پايان هست، منتها در آن جا ديگر شيطان در موقف ضعف قرار می‌گیرد و هر حمله اي می‌کند به نفع اين بنده خدا تمام می‌شود. يعني در واقع هر هجوم شيطان اين را به سمت بالا می‌کشاند. يكي از مشكلات ما در مسائل ديني همين است كه يك كسي يك برنامه معنوي را در پيش می‌گیرد به هواي اين كه اين طور مشكلات جمع شود در حالي كه دين اساساً براي اين كار نيامده است. اين طور مشكلات مثل يك سكوي پرتاب است كه اگر نباشد هيچ موشكي به سمت هدف پرتاب نمی‌شود.

و الحمد لله رب العالمين